

پستانک ها را دور بیندازید!

به یاد دوستان شهید و ناکام

ننه بزرگ، دوشیزه کلاغه و آقا کلاغه آمدند نشستند پیش بچه ها که چند کلمه حرف بزنند و بعد بروند مثل دیگران کار کنند.

اولدوز بچه اش را باز کرد. یک پیراهن بیرون آورد و به یاشار گفت: مال باباست، برای خاطر تو کش رفتم. بعدها می پوشی اش. یاشار تشکر کرد.

توی بچه مقداری نان و کره هم بود. اولدوز چند تا پر کلاغ از جیبش درآورد، داد به ننه بزرگ و گفت: ننه بزرگ، پرهای «آقا کلاغه» است. یادگاری نگه داشته بودیم که به شما بدهیم. من و یاشار «آقا کلاغه» و ننه اش را هیچ وقت فراموش نخواهیم کرد. آن ها برای خاطر ما کشته شدند.

ننه بزرگ پرها را گرفت، به هوا بلند شد و در حالی که بالای سر بچه ها و کلاغ ها پرواز می کرد، بلند بلند گفت: با اجازه تان می خواهم دو کلمه حرف بزنم.

کلاغ ها ساکت شدند. ننه بزرگ پستانکی از زیر بالش درآورد و گفت: دوستان عزیزم! کلاغ های خوبم! همین حالا اولدوز چند تا از پرهای «آقا کلاغه» را به من داد. ما آن ها را نگاه می داریم. برای این که تنها نشانه ی مادر و پسری مهربان و فداکار است. این پرها به ما یاد خواهد داد که ما هم کلاغ های شجاع و خوبی باشیم.

اولدوز و یاشار هورا کشیدند.

کلاغ ها بلند بلند قارقار کردند.

ننه بزرگ دنبال حرفش را گرفت: اما این «پستانک» را دور می اندازیم. برای این که آن را زن بابا برای اولدوز خریده بود که همیشه آن را بمکد و مجال نداشته باشد که حرف بزند و درد دلش را به کسی بگوید.

اولدوز پستانک خود را شناخت. همان که داده بود به «ننه کلاغه».

ننه بزرگ پستانک را انداخت پایین. کلاغ ها هلله کردند. ننه بزرگ گفت: زن بابا «ننه کلاغه» را کشت، «آقا کلاغه» را ناکام کرد، اما یاشار و اولدوز آن ها را فراموش نکردند. پس، زنده باد بچه هایی که هرگز دوستان ناکام و شهید خود را فراموش نمی کنند!

کلاغ ها بلند بلند قارقار کردند. اولدوز و یاشار دست زدند و هورا کشیدند.

منبع: قصه های صمد بهرنگی: کتاب اول جلد اول مجموعه قصه ها

(ناشر: کتاب ارزان ۱۹۹۸) چاپ اول

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yashazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴